



خیلواکی

استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

جمعه ۰۱ جنوری ۲۰۲۱

نور احمد خالدي

## در جستجوی یک نظام موثر اقتصادی-اجتماعی و سیاسی برای افغانستان

دوکتور نور احمد خالدي  
31 دسمبر 2020م

### فهرست مندرجات

1.....	مقدمه
1.....	تجربه نیم قرن حکومتمداری در افغانستان
5.....	تجربه جهانی
<b>Error! Bookmark not defined.</b> .....	تحولات سیاسی در افغانستان
<b>Error! Bookmark not defined.</b> .....	مشکلات مصالحه ملی در سایه اختلافات ذاتی نیروهای متخاصم
<b>Error! Bookmark not defined.</b> .....	شکل و محتوای نظام سیاسی آینده

### مقدمه

با آغاز مذاکرات صلح میان تیم مذاکراتی دولت جمهوری اسلامی افغانستان با هیأت تحریک طالبان در شهر دوحه در کشور قطر، موضوع چگونگی شکل و محتوای نظام دولتی احتمالی آینده کشور، که طرف توافق دو هیأت مذکور و ملت افغانستان در مجموع باشد، به مهمترین نگرانی برای مردم افغانستان مبدل گردیده است. در این نوشته شکل و محتوای نظام دولتی احتمالی آینده کشور با توجه به تجربه تاریخ معاصر افغانستان و سائر کشورها طرف تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است. در این ارزیابی منافع ملی مردم افغانستان در ایجاد یک نظام سیاسی-اجتماعی و اقتصادی که سبب تحقق انکشاف اقتصادی، رفاه اجتماعی و عدالت اجتماعی برای تمام اقوام و قشرهای ملت افغانستان در کوتاه ترین مدت زمانی گردد؛ رهنمای فکری ما را تشکیل میدهد.

### تجربه نیم قرن حکومتمداری در افغانستان

با ختم ماه آینده یا جنوری سال نو ۲۰۲۱ میلادی، اگر قسمت بود و هنوز زنده بویم، اینجانب هفتاد و یک سالگی خودرا تجلیل خواهم کرد. نسل ما بشمول کسانیکه ده سال بعد از من تولد شده اند

امروز نسل کهن سال سنین شصت سال به بالای جامعه افغانستان را تشکیل میدهد که اکثریت آنها در داخل افغانستان و یک کتله عظیم آن در جمع دیاسپورای افغان در ممالک مختلف جهان و بخصوص کشورهای پیشرفته اقتصادی غربی زندگی میکنند. این نسل شاهد زنده تاریخ معاصر کشور اند بخصوص از عصر دهه دموکراسی ۱۹۶۴-۱۹۷۳م دوران سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به اینطرف شرایط زندگی مردم، روشهای حکومتداری و حوادث و چرخشهای تاریخی را بخاطر داشته قادر به ارزیابی عینی این شرایط و حوادث میباشند.

در آستانه دهه دموکراسی، یعنی ۵۵ سال قبل از امروز، با وجود تکمیل پلانهای پنجساله اول، دوم و سوم انکشاف اقتصادی-اجتماعی، افغانستان هنوز هم در قطار چند کشورکمترین انکشاف یافته جهان با اقتصاد دهقانی فرسوده و حد اقل زیربنای ترانسپورتی، مواصلاتی، تولید انرژی برق و خدمات اجتماعی مانند معارف عصری و خدمات صحی اساسی و فاقد صنایع تولیدی قرار داشت. مردم در تمام دهات کشور که تعداد آن به ۳۸ هزار میرسید با نور اریکین و لمپه شب ها را سپری میکردند و از انرژی دوامدار برق بجز از شهرهای کابل، قندهار، هرات، مزارشریف و جلال آباد در سایر شهرها خبری نبود. در اکثریت علاقه داریها و ولسوالیهای کشور مکاتب ابتدائی، بخصوص برای دختران، موجود نبود و مکاتب ثانوی یا لیسه ها که تعداد مجموعی آنها از شمار انگشتان دو دست بیشتر نبودند صرف در شهرهای بزرگ موجود بودند. بطور مثال در شهر هرات که سومین شهر بزرگ کشور بعد از کابل و قندهار شمرده میشد در سال ۱۹۶۵م تنها دو لیسه عمومی برای پسر ها (لیسه سلطان و لیسه جامی) یک لیسه دخترانه (لیسه مهری) و یک دارالمعلمین و یک مدرسه دینی فخرالمدارس فعال بودند. جای تعجب نبود که در آزمون تعداد باسوادان در جامعه کمتر از ده فیصد، خدمات صحی عصری بجز از چند شفاخانه و کلینیک در شهرهای بزرگ در سطح ولسوالیها و دهات اصلاً موجود نبودند. در نتیجه با موجودیت میزان بلند وفيات، بخصوص در میان کودکان، و شاخص بلند میزان وفيات نوزادان قبل از رسیدن به یکسالگی به ۲۰۰ نوزاد در هر هزار تولد، طول متوسط عمر در افغانستان ۳۸ سال و در پایان ترین سطح خود در جهان قرار داشت.

با معرفی اصلاحات در اداره دولت از طریق انفاذ قانون اساسی جدید، تقسیم قدرت دولتی به قوای ثلاثه، سپردن اداره حکومت به مردم و معرفی صدراعظمهای غیر خاندانی و تضمین آزادی بیان و مطبوعات، شاه کوشید شرایط لازم سیاسی و اجتماعی را برای یک حکومت مسول پاسخ گو به ملت فراهم نموده عوامل سیاسی و اجتماعی بازدارنده در مقابل انکشاف اقتصادی و اجتماعی کشور را از میان بردارد. بعد از سالها حکومتهای دیکتاتوری هاشم خان، شاه محمود خان و محمد داوود خان،

که قصه های آنرا از زبان پدران و پدرکلانهای خود شنیده بودیم؛ نسل ما در عنفوان جوانی با تدوین و انفاذ قانون اساسی سال ۱۹۶۴م (۱۳۴۳ هجری شمسی) به یک سیستم دولتی شاهی مشروطه دست یافتند که به موجب آن آزادی‌های سیاسی، حق بیان فکر و آزادی مطبوعات تضمین گردید. شاه با کسب موقف غیرمسوول و واجب‌الاحترام در رأس دولت قرار گرفت و قدرت اجرائیه، مقننه و قضائیه را به مردم واگذار نمود و اعضای خانواده سلطنتی را مطابق تعامل کشورهای شاهی دموکراتیک اروپایی از احراز کرسی‌های پر مسولیت دولتی صدارت و وزارت ممنوع نمود.

ده سال متعاقب آن که به دهه دموکراسی شهرت دارد، همانند هر کشور دارای سیستم دموکراسی تازه پا، سال‌های بیداری و اوج‌گیری فعالیت‌های سیاسی در افغانستان به حساب می‌آید. ده‌ها جریان فکری و حزب سیاسی و ده‌ها روزنامه و جریده سیاسی و اجتماعی آزاد غیردولتی عرض وجود کرده زمینه‌های تشکل و قوام افکار و جریانات سیاسی را در کشور اعم از چپ افراطی (منجمله خلق، پرچم، شعله جاوید)، راست افراطی (منجمله سازمان جوانان مسلمان یا اخوان‌المسلمین که بعداً به حزب اسلامی و جمعیت اسلامی مبدل شدند) و جریان‌های میانه‌رو ملی گرا (مانند افغان ملت، مساوات یا دموکرات مترقی) را فراهم آورد. در این مدت صدراعظمان متعددی آمدند و رفتند (دکتور محمد یوسف، محمد هاشم میوندوال، دکتور عبدالظاهر، نوراحمد اعتمادی و محمد موسی شفیق). این دوران همزمان بود با آزادی بیان افکار سیاسی و اجتماعی در مطبوعات و تظاهرات و اعتصابات مسلسل و پیهم محصلان، استادان و متعلمین و معلمین و کارکنان مؤسسات صنعتی به تحریک چپبهای افراطی و راستیهای افراطی.

کودتای ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ (۱۹۷۳م) سردار محمد داوود آخرین صدراعظم خاندانی دوران ماقبل دهه دموکراسی به سقوط دولت شاهی مشروطه محمد ظاهرشاه، انحلال قانون اساسی دموکراتیک و ختم دهه دموکراسی انجامید. این کودتا با آنکه برای پنج سال به تظاهرات و اعتصابات محصلی در شهرها خاتمه داد و یک دوران ثبات دولتی را به میان آورد، اما در نهایت با ختم خونین خود در اثر کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ هجری شمسی (اپریل ۱۹۷۸م)، سر آغاز یک دوران طولانی بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی در کشور گردید که تا امروز ادامه دارد.

کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ سردار داوود خان جلو تکامل دموکراسی پارلمانی، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و مطبوعات آزاد را گرفت و با پیروی از نظامهای ملی گرای جمهوری مطلقه انور سادات در مصر، بومیدین در الجزایر، اسد در سوریه و صدام حسین در عراق، منجر به استقرار یک دولت جمهوری غیر انتخابی یکنفره گردید. در اخیر داوود با وعده‌های کمکهای هنگفت اقتصادی

شاه ایران، رییس جمهور مصر و عربستان سعودی، کوشید افسران و عناصر چپی را، که خود عامل به قدرت رسانیدن او بودند، از دولت خارج کرده و حساب خود را با حزب دموکراتیک خلق تصفیه نماید. این عمل موجب سقوط او و به قدرت رسیدن ح.د.خ.ا در کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ گردید.

در طول این دوران، یعنی از شروع دههٔ دموکراسی در ۱۹۶۴م تا سقوط نظام اتحاد جماهیر شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ - دو تفکر سیاسی-اقتصادی برای انکشاف کشورهای عقب افتاده اقتصادی جهان در مقابل مردم این کشورها قرار داشت. ممالک غربی در راس ایلات متحده امریکا سیستم لیبرال دموکراسی و اقتصاد سرمایداری خصوصی رقابتی بازار آزاد را تجویز کرده کمکهای خود را به ممالک رو به انکشاف مشروط به تعقیب راه بازار رقابتی اقتصاد میکردند. اکثریت غربیها عقیده دارند که داشتن آزادیهای فردی مهمترین ارزش برای مردم است و در نتیجه مناسبترین سیستم سیاسی و اقتصادی ناگذیر آزادی فردی را در بطن خود دارد. نظریه پردازان یا تیوریسن های غربی تکامل جوامع بشری را بصورت خطی طوری ترسیم میکردند که گویا تمام جوامع بشری بدون توجه به فرهنگهای متفاوت آنها از جوامع اولیه متکی به گروههای انسانی به مثابه واحد اصلی اجتماعی-اقتصادی، به جوامع پیشرفته متمدن امروزی که در آنها فرد واحد اصلی اقتصادی-اجتماعی است، تکامل میکنند و تمام این افراد تصامیم خود را در زمینه های اقتصادی و سیاسی بطور عاقلانه و منطقی اتخاذ میکنند و با دادن رای خود در انتخابات آزاد حکومتهای مسول و خوب را انتخاب میکنند. با توجه به تکامل تمدن مغرب زمین چه کسی میتواند با این برداشت مخالفت کند؟ در طول صد سال گذشته موجودیت لیبرال-دموکراسی اجتماعی-سیاسی و سیستم سرمایه داری خصوصی بازار آزاد اقتصادی، ایالات متحده امریکا و اروپای غربی را به قله های بلند ترقی و ثروت ارتقا داد. در ایالات متحده امریکا عواید مردم در صد سال گذشته ۳۰ چند افزایش یافت و صد ها هزار نفر از حالت فقر اقتصادی نجات یافتند. در عین زمان ابتکارات صنعتی در ساحات وسایل مورد نیاز خانواده ها در امریکا سبب ایجاد وسایل ضروری مانند یخچال، موتر، تلویزیون، کمپوتر شخصی، تلفون موبایل و غیره گردید که تسهیلات زیادی را برای خانوارها فراهم نموده تبارز خانوار مرفه و ایده آل امریکائی برای سائر کشورهای جهان گردید.

در مقابل نسخهٔ اتحاد شوروی راه رشد سوسیالیستی بود. در مقابل سناریوی تکامل لیبرال-دموکراسی سرمایداری خصوصی، در مطبوعات سوسیالیستی و کمونیستی میخواندیم که تمام

جوامع بشری بدون توجه به فرهنگهای متفاوت آنها، از کمون اولیه به تدریج بدوران های بردگی، فیودالی، سرمایداری، سوسیالیستی و بالاخره کمونیستی یک سیر تکامل خطی را طی خواهند کرد. در ایران نشرات حزب توده، در افغانستان جریده های سوسیالیستی خلق و پرچم تعقیب راه و تجربه بازار اقتصاد رقابتی کشورهای سرمایداری غربی را راه رشد طولانی پر رنج و درد ترسیم کرده تجویز میکردند که گویا با استفاده از "تجربه گرانبهای کشور شوراها" راه رشد غیر سرمایداری و اقتصاد رهبری شده پلانگداری انکشاف اقتصادی-اجتماعی را باید تعقیب کرد. در جمله سائر ممالک سوسیالیستی، کشور چین بعد از پیروزی انقلاب در سال ۱۹۴۹م این نسخه پر خریدار را پذیرفت.

بلی تعقیب راه رشد غیر سرمایداری در کشورهای رو به انکشاف، از الجزایر تا هندوستان، نسخه پرفروشی بود. قابل تأمل است که در افغانستان با وجود تغییرات سیاسی در سطح اداره دولت، از زمان قبل از دهه دموکراسی تا ختم حکومتهای خلق، پرچم و حزب وطن نظام اقتصادی-تجارتی کشور تغییر اساسی نیافت و همچنان متکی به عوامل اقتصاد بازار آزاد در کنار موجودیت تصدیهای دولتی صنعتی، ترانسپورتی و خدماتی ادامه یافت. پروژه های زیربنایی شامل پلانهای انکشاف اقتصادی-اجتماعی اول، دوم و سوم به کمکهای رقابتی اتحادشوروی وقت و ایالات متحده امریکا تکمیل شدند. در پلان چهارم در دهه دموکراسی، توجه بیشتر به توسعه موسسات صنعتی زودرس تولیدی گردید اما کودتای جمهوری داوود خان عمر این پلان را کوتاه کرد، همچنانکه کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ عمر پلان هفت ساله داوود خان را کوتاه نمود. در حقیقت افغانستان و تمام کشورهای روبه انکشاف بشمول هند، مخلوطی از اقتصاد بازار آزاد و عناصر اقتصاد سوسیالیستی را تعقیب میکردند. در تمام این ممالک در حالیکه تولید وسایل روزمره صنعتی، زراعت و داد و ستد تجارتی از طریق پروسه های بازار آزاد رقابتی فراهم میگردد؛ استفاده از معادن، ذخایر نفت و گاز، تولید انرژی برق و خدمات و تجهیزات بندری، خدمات بانکی بطور عمده و صنایع ثقیله مانند ذوب آهن در اختیار تصدیهای دولتی قرار داشتند و سرمایگذاری خصوصی داخلی و خارجی در این سکتورها ممنوع و یا بسیار محدود بودند.

### تجربه جهانی

فروپاشی نظام سیاسی-اقتصادی-اجتماعی اتحاد جماهیر اشتراکیه شوروی در دسمبر سال ۱۹۹۱م نظام فکری مارکسیستی-لنینیستی را برهم زد. تکامل خطی جامعه شوروی از نظام سوسیالیستی به نظام اشتراکی کمونیستی حقیقت نیافت و برعکس، در جوف محدود رهبری مرکزی اقتصاد، از

انکشاف تکنولوژی و نو آوریهای رقابتی مدیریت اقتصاد جلوگیری نموده فاسد شد و پوسید و بالاخره در هم شکست و ناگذیر به سیستم سرماییداری خصوصی اقتصاد رو آورد. این گونه شکست برق آسای نظام سوسیالیستی برای تیوری پردازان نظام لیبرال-دموکراسی و سرماییداری خصوصی شعف آور بود و در گیر و دار این پیروزی گروه "نیو لیبرالها" در امریکا ظهور کردند که هدف آنها را، با استفاده از فروپاشی اتحادشوروی، ایجاد یک نظام جهانی یک قطبی به رهبری سیاسی و اقتصادی امریکا و تأمین هژمونی امریکا بالای تمام کشورهای جهان منجمله ممالک روبه انکشاف و تغییر جبری نظامهای این ممالک به سیستم دلخواه دموکراسی لیبرالی و اقتصاد بازار آزاد و رفع تمام محدودیتهای دولتی در مقابل سرمایه خصوصی داخلی و خارجی تشکیل میداد. ایالات متحده برای رسیدن به این اهداف خود از اهرم تمام بنیادهای جهانی نظام اقتصادی-سیاسی جهان غرب منجمله بانک جهانی، صندوق وجهی بین المللی و استفاده از قدرت نظامی زیر حمایت شورای امنیت ملل متحد استفاده کردند.

بی کفایتی و بی اعتباری نظام سوسیالیستی از یکطرف و پیشرفت چشمگیر اقتصادی ممالک و مناطقی مانند جاپان، کوریای جنوبی، تایوان، هانگ کانگ، سنگاپور و مالیزیا با تعقیب بازار آزاد رقابتی انکشاف اقتصادی به کشورهای رو به انکشاف مانند هندوستان فرصت داد تا در سیاستهای اقتصادی، پولی، مالیاتی، گمرکی و سرمایهگذاری خود تجدید نظر کرده موانع مقابل راه ورود سرمایه خارجی را در سکتورهای معدنی، تولیدی، زیربنائی، بانکی، مخابراتی و مواصلاتی از میان بردارند. همزمان با تغییرات اقتصادی تغییرات سیاسی نیز معرفی شدند. بر اساس نتایج یک مطالعه توسط موسسه "فریدم هاوس" امریکایی تعداد نظامهای دموکراسی از ۴۵ کشور در سال ۱۹۷۰ به ۱۱۵ در سال ۲۰۱۰ افزایش یافتند.

با توجه به تاریخ تمدن صد سال اخیر کشورهای غربی، در میان جوامع مغرب زمین عمیقاً این برداشت وجود دارد که تمام مردم دنیا سیستم سرمایه داری خصوصی را به عنوان مدل دلخواه انکشاف اقتصادی، و داشتن لیبرال دموکراسی را بر تأمین نیازمندیها و حقوق اساسی اقتصادی-اجتماعی ترجیح میدهند. امروزه سوال اساسی این نیست که آیا اقتصاد بازار آزاد یک قدرت برای بهبود وضع زندگی مردم است و یاخیر بلکه این واقعیت که قدرت آن در ایجاد ثروت و در عین زمان توسعه آزادیهای فردی، مورد قبول همگان است. در طول ۲۰ سال گذشته نخبگان جهان غرب، بخصوص نیو لیبرالها، بطور خستگی ناپذیر مصروف تبلیغ این سناریو در سایر کشورها هستند که محور اصلی آنها تسلط اقتصاد بازار آزاد رقابتی، موجودیت احزاب سیاسی

متنوع، اجرای انتخابات و آزادی مردم در دادن رای به این احزاب و شخصیتها یگانه راه رسیدن به جامعه مطلوب و ختم رنج و درد قرنهای مردم کشورهای عقب مانده تشکیل میدهد. به موجب این سناریو آنهاییکه این نسخه را قبول دارند پیروز شده و آنهایی که آنرا قبول نمیکند محکوم به شکست اند. این نسخه حتی در قانون اساسی جدید افغانستان در سال ۲۰۰۴ نیز مسجل گردید.

اما این بار، برخلاف کشورهای جاپان، کوریای جنوبی، تایوان و سنگاپور؛ کشور چین این نسخه را در کلیت آن قبول نکرد، سرمایه خصوصی و انکشاف سرمایداری را پذیرفت اما نظام سیاسی خود را فدای آن نکرد! با آنهم در ظرف ۳۰ سال اخیر از یک کشور فقیر زراعتی به دومین ابر قدرت اقتصادی جهان مبدل گردید قرار است مطابق پیش بینیهای متعدد در چند سال آینده از امریکا پیشی گرفته به بزرگترین قدرت اقتصادی در جهان مبدل میگردد.

حقیقت آن است که برای بسیاریها در کشورهای روبه انکشاف بهبود وضع زندگی مردم، موجودیت آزادیهای اساسی فردی، حاکمیت قانون و سیستم خوب حکومتمداری هنوز هم در سطح تصور باقیمانده اند. با آنکه اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸م از طرف همه قبول شد، اما آنچه را در پس پرده قرار داد فاصله و خلایق بود که میان کشورهای پیشرفته اقتصادی و کشورهای روبه انکشاف در مورد عقاید ایدیولوژیک و برداشتهای آنها در مورد حقوق و آزادیهای سیاسی و حقوق و آزادیهای اقتصادی موجود بود. این فاصله و جدائی امروز عمیقتر شده است. امروز اکثریت مردم در کشورهای روبه انکشاف که نود درصد نفوس جهان در آنها زندگی میکنند معتقد اند که علاقمندی بیحد ممالک غربی در تاکید بالای حقوق و آزادیهای سیاسی فردی در مقابل آنچه مورد نیاز آنهاست یعنی فراهم آوری غذا، مسکن، معارف و خدمات صحی؛ به درجه دوم قرار دارد. شعار "برای من آزادی بده و یا مرگ بده" برای کسانی که توان اقتصادی دارند عالیست نه برای کسانی که با عاید یک دالر یا کمتر در روز زندگی میکنند و فرصت کافی ندارند تا برای تعمیم دموکراسی وقت خود را مصرف کنند.

البته هضم این مسئله برای بسیاریها در کشورهای غربی مشکل است چون معتقدند پیشرفت اقتصادی، با سرمایداری خصوصی و لیبرال دموکراسی لازم و ملزوم یکدیگر اند! اما باید در نظر داشت که هرگاه ما مجبور به انتخاب میان داشتن سرپناه و یا حق رای دادن باشیم کدام یک را انتخاب خواهیم کرد؟ این بدین معنی نیست که مردم جهان روبه انکشاف دموکراسی نمی خواهند و یا ارزش آزادیهای سیاسی را نمیدانند. بلکه این بدین معنی است که آنچه برای مردم در کشورهای

روبه انکشاف ارزش حیاتی و درجه اول دارد قابلیت دولتهای آنها در عرضه نیازمندیهای روزمره آنها از جمله فراهم آوری غذا، مسکن، معارف و خدمات صحی میباشد.

واقعیت آن است که برای بار اول در تاریخ معاصر جهان یک بدیل قابل دقتی خلاف عقاید حاکم در کشورهای غربی در مورد ارجحیت امکانات پیشرفت اقتصادی از طریق رشد سرماییداری خصوصی در موجودیت لیبرال دموکراسی پیدا شده است. این بدیل بصورت چشمگیری با مثال انکشاف اقتصادی غیر قابل تصور کشور چین در برابر مردم کشورهای جهان سوم قرار دارد. چینیها در عمل نشان دادند که به عوض سرماییداری خصوصی، میتوان یک سیستم اقتصاد سرماییداری دولتی داشت؛ به عوض سیستم لیبرال-دموکراسی، میتوان سیستم اداره دولت را عمیقاً در داخل به نفع اکثریت جامعه اصلاح کرد؛ و به عوض ارجحیت حقوق و آزادیهای سیاسی فردی – میتوان حقوق و آزادیهای اقتصادی-اجتماعی فردی را اهمیت بیشتر داد.

امروزه در میان روشنفکران کشورهای روبه انکشاف مودل چینیایی انکشاف اقتصادی-اجتماعی روز بروز دلجسپی بیشتر را جلب میکند زیرا آنها در عمل ملاحظه کردند که این مودل میتواند در کمترین زمان پیشرفت اقتصادی-اجتماعی را در کشورهای شان امکان پذیر سازد. چگونه روشنفکران و مردم کشورهای روبه انکشاف به این مودل رو آورده اند؟

ادامه دارد